

1356

RECEIVED
PAID TO ORDER
PAID TO ORDER
INDIA

مجموعه رسائل سلوک طریقه نقشبندیہ

منی

۱) مرتب الاول حضرت شاہ رفیع الدین صاحب

قدس سرہ از کتب حضرت شاہ غلام محی الدین قادری سرہ

کتاب جامعہ احوال مشفق روح مشفق بر بندہ و مل

۲) رسالہ سلوک طریقه نقشبندیہ مجددیہ

از حضرت شاہ غلام علی شاہ صاحب قدس سرہ

از کتب کتب حضرت شاہ غلام علی شاہ صاحب قدس سرہ

۳) وصیت نامہ از حضرت

خداوند الخاق محمد و انی رحمۃ اللہ علیہ

در مطبع مفید و کن واقع گلزار حوض دار

حیدرآباد و کن مطبع

بی زنجی بر که شد در پیش	عمر بخت داشت و شد آگاه عشق
پیر خود را حاکم مطلق شمس	نور عیای دیده و کن رفاک شمس
در چو بیکد پستون دگر تر نش	تا بگوید و گوید خاموش باش

و ایضا بداند که مرشد کامل است که فاعل هر شریعت صلی الله علیه و آله و سلم آراسته و باطنش از نقایات ماسوا پر سسته باشد و متعصب باشد بصفت کاف و مخرجه تضایل زوال حب دنیا و اهل دنیا که است نجر و و انقطاع از دنیا داشت باشد و متوسل بر خدا ان که باشد از نسبت اکابران و دوامان نظام ضر و فنی چنانکه شده باشد که به بکران رساند و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و کتب است شده اند که طریقه قریب است و اسبق و آفاق و اسلم و آنگاه صدق و آدلی و آعلی و آجل و آرفع و آجل طریقه علی قشندیه است قدس سره الله تعالی از روح با ایها و اسد بر موایها این بزرگی این خاندان عایشان و علوشان این بزرگواریان بر اسطه الترام شایسته شست نیست است علی صابها و الصلوة و تقسیف اعتبار از دست نامرغیه ایشانند که در رنگ صحابه کرام علیهم السلام و انبیا و انبیا است کار در بیت شان مندرج گشت و حضور و آگاهی ایشان دوم است اگر چه و بعد از وصول فوق آگاهی با سینه و دیگران شده اند و اولاد الشریف و حضرت ایشان باقی در دمی قداه میفرمودند که همین نسبت دوام حضور و آگاهی و سکینه طاعت و بر دین صبی که کرام و اسست نظام در احاطه

که آن مرتبه اسما و تسمیه می نمودند و در دنیا کسی خیال نکند که به سری از جلاله علیه انشید به صاحب کبار و اهل بیت چهار گردید زیرا که گویم که حضور مرا تمام دارد که بعضی از خاندان از دیگر است چنانچه درین خانه ان عایشان اول حضور یکد قلب پیدا شد و گمانی میشود و بسا اس بود که فوق العرش و عالم امر است همین است مگرانی ان بطرفه باقی با چون تقدایع می شود و از قالیب پر و بوق العرش سیده و متعصب است و اصل خود میگرد و چون بنیاد می آید می شناسد از بی غرضی واقع میشود مگرانی دل بچند ان افعال آتی میشود که در اصل قلب ناشی از دست همین سبب است که حضور اعطاء حیات بلکه به بیت میگردد و که چنانچه در حق شایان مقام نیست باز چون معالجه این خدایان ارباب افعال مگرانی دل بچند افعال میشود و همین سبب است که حضور بر کس دیگر که مقام عیوبی است و باز معالجه ساکت که بذات برسد و در اینجا حضور است مثل حضور نفس خود و نفیس است بران لطیفه قلب را که از عالم خلق است پس مرتبه که بفصل کالک تر ادا می شد و دست مگرانی است که مرتبه دارد که نفیس صحابه از مرتبه عالی است درین مقام اولیاد شایان مگر کسی که حق سجاة انبیا است خود الطفیل بغیر صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم بان مقام عالی رساند و در مرتبه **س** اگر با و شمه بر دین سبب ترای خود اجه پست کن به و آه و نرسد و ذوق و شوق و استغراق پیچید و در کماله قطره آب و جود و تواجد و کشف کرامات و خوارق عادات که اکثر در و لامت غنی می آید و مبنی بر کثرت عبادات و شدت ریاضات

و ترک مالومات و تقابل عام و وقت تمام و کم خفتن و کم باطن بودن است
این کبریا با عظیم الرضوان چندان مردی نسبتند که ظهور کثرت این امور در
علم مقامات قرب ضرورت است و ایشان مجرب و ادراک بیرونی نیست غیر العشر علیہ
و علی الرضوان الله الملک الکبر مرتبه بود و احسان میرسدند که ملاک معنی مقام
است و بالاتر از همه درجات و مرتبه تعلیه قلب تزکیه نفس و تزیین اخلاق و صفات
ریاضات شاقه باشند که در اول کجا دستبند اینها علیه نیات الملک الا علی سیر
می شود و بعد از قرن صحابه و تابعین تا بران طریقت و شیوایان حقیقت بر آن
اصول مقامات سلوک که عبارت از توبه و انابت و زهد و قناعت و توکل و رضا
و تسلیم و غیره است مجامع است شاقه و ریاضات شدیده اعتبار کرد و خشی که
حضرت خواجه غلامحسین میر سیران امام الطریقین سر بهم و آنها در نزد حضرت
خواجه بیاد الدین نقش بند رضی الله عنه بود و آمدند ایشان این همه مجامع را
بر مهمت صر و سالکان شاق دانسته بجناب آبی افشخ نموده و تا دو اذنه در دهن
سجده نهاد و عاف فرمودند که آبی را طریق غایت کن که آسان تر باشد و البته
موصول حق سبحان و عار ایشان را اجابت فرمود و طریق اصحاب کرام عنایت کرد
آسان تر است و موصول تر و ان دوام توحید اقلب است و کثرت ذکر مجامع
که کرد و اعتقاد بر خیر این و سخن موکده و توسط در هر امر از فوافل و عبادت
و ترک عادات پس طریق علیه تعبندیه که عین طریق صحابه کرام است البته از طریق

تا فضل شد بدست اگاه بر این طریق بصیبت کردن و سلوک بحسن نمودن ادبی گشت
 و حضرت خواجہ فرموده اند کہ ما مردانیم با فضلیں نیم درین طریقہ ما مجاہد نیست
 از فقر خاست این بزرگواران است کہ توجہ فرموده در قلوب ایشان چرایی گرمی
 نمایند و تعالی سکنت میفرماید و بصیبت از حق اطرفه وقت سالکان این راه است
 و از حالی بجالی بیرون و از مقامی بمقامی رسانیدن کار این مقرران کاوه
 نقش بندد ولی بندہ پر نقش بندد هر دم از بدو المعنی نقش و گرمی آرد
 نقش بندد بحسب قافه سالارانند کہ برند از دین پنهان بحر مفاصله را
 بعد از آن حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ عنہ بنا بر این طریقہ بنا و مقامات
 دیگر کہ ایشان را عنایت ملک شد الا کسب بکشوف شد و اند سالکان این ملکات
 میفرمودند و فی زمانہ حضرت ایشان کہ مجدد و طریقہ مجددیستند و مکمل کالات
 احادیث الفیوض است و افرق مبارکش آرایش راوده است و تحت قطبیت را
 پاسداری ایشان از بی خطا کرده حق نقل و وجود و اجود آئینہ بر سرافند و بیان تا در کاه
 دارد و طایبان را بجمع مقامات مجددیت میکشید و میفرمودند کہ یک عالم را کاف بماند
 بنا بر این شیخ خود شاه و مجدد و ام احوال کملان ما تقدم کہ سماعت رسیدہ بود
 بذات مبارکش عیان و دید بکہ مجدد اقصی شرع تراوید و در وصف شنیدہ
 شنیدہ سکے بود و مانند دیدہ و کم کسی و راحت باین کمال قدرت ظاهر کہ دیدہ
 الحق کہ وجود ایشان آیتیست از آیات رحمت او تعالی و دلیل است از

از دلایل حق جل و علا الموقوف **س** از نورش باطن آن مختصر زمان و فرزند
 تا بروم منورست جهان با این سلوک مقامات بعد وید که حضرت ایشان من اقم
 مستور را مقبلست بود و از تحریر بنام و براسه بر مقامی و صلی علیهم و می نگارم
 و حصل اول در بیان دایره امکان و باطنی پیدا کرد که انسان مرکب دست
 از لطایف عشره که پنج از این عالم امر است قلب روح و سر و منی و اخفی و پنج
 از عالم خلق نفس و خاک و باد و آب و آتش و عالم امر آنرا که مید که بجزو امر کن
 پیدا شد و است و عالم خلق آنکه پنج بود که گشت پس اول بر ساکنی را که دایره
 دایره امکان است و شکل این دایره با این پنج است



نصف عالی این دایره از عالم امر است و نصف سافل باطن خلق بود و در نصف سافل
 این سیر آفاقی است مید بود و در نصف عالی این سیر نفسی سیر آفاقی است و از
 است بیرون باطن خود بر گشته مختلفه سیر نفسی و بدن انوار و تعلیقات است
 در باطن خود ساکن را درین مقام باید که تسلیمت خود این انوار و فکر و اندیشه

موقوف اصلی باز ماند که این چه شعبده با اند که در راه پیش می آید باین مشعل
 نایدست **س** همه اندر زمین بود این است با که توفیق و خانه رنگین است
 موقوف که حضرت حق است و در این باید فهمید **س** پس برنگی در دل الهی
 قیاس شودی برنگی که های دل و اصل همه نگه از آن برنگ است با من احسن
 صید من الله ای ل با بد و است که حق تعالی چون خواست که انسان را خلق
 فرماید لطایف خست عالم امر را با پنج لطایف عالم خلق ترکیب داد و بر نصف اول
 آور و پس شایع عالم امر که صفا و محلا و انداز بهشتی این لطایف عالم خلق که شد
 و پیش ازین صورتیکه بن سبانه شسته بسبب خلقت محاوران کم نمودند میانه و اند
 مردارید که در گل و لای افتد و آلوده کرد و در شش غنای این اول تصفیه لطایف عالم
 ساکن از جادوب ذکر قلبی و مراقبه احدی که دنیا پیدا نکرد و است اینها را از شده صفائی
 و جلالی پیدا شود و حضور مع الله که در سابق بود حاصل شود و راهی باصل پیدا شد
 که از آن راه عروج نموده باصل و اصل گردند **س** پس کسی که دور ماند از اصل
 باز جوی و درگاه و اصل خورشید این طریق حضرت بعد بود که سلوک هر لطیفه به تفصیل
 بنماید و نیز نموده بعد از آن حضرتین راه دراز را کوتاه ساخته اقتدار تصفیه لطایف
 ترکیب لطیف نفس نموده اند که در ضمن لطیفه قلب نفس تصفیه لطایف او بعد هم میر شود
 و تصفیه قلب این جهات که کعبه مذوب است **س** کعبه نبیا و خلیل آذر است
 دل گداز که جیل گیر است و عقیدت ناالی انرا هیئت و تصفیه ان طایفه

لِلظَّالِمِينَ وَالْعَاصِينَ وَالزَّكَرَمِ التَّجْوِدِ اشارة است بهین معنی یعنی فراموشی
 مایوسه برای ایم و اسمعیل آنکه پاک سازند خانه مرا که دل است از خضرات ماسوا و
 لوث و بنیاد حرص و هوا و قنای و آرزو و با برای طواف کنندگان که وارد است
 الهی است و عاقلین که احوال آبی را سخ است و رکن کنندگان و ساجدان
 که احوال موجب تنگی و فزع است پس اول منظر بقعه و تجرید غلب است که منظر
 الهیه گردد و مورد و واردات اومیه شود **س** اول بر روی خانه و در بهمان طلب
 آئینه شود و جمال پری طاقان طلب به مراقبه حدیث و آئینه آمد است چون
 و بچگون در خانه و پشت استظار فیض از آن مرتبه عدد سه میباشد مثلاً فیض و است
 و مورد و شریف لطیف قلب که قلبی اسم ذات و طریقی است که نبار از یک جسم بسیار
 و اول مبارک الله الله از غلبه صوری بر زبان میآید که تا حرکت در دل پیدا
 و مفهوم بسم مبارک الله که ذاتیست جامع جمیع صفات کمال و مشرق از نقصان و
 در حال در خانه و از در و درخت و جو و زمینی میآید و ذکر یا یاد که پس گویند و فکند
 توجه و حضور کند شود و آفرایه داشت **س** و از هم جدا میگردد و در حال
 در دل را تو آرزو و در در و خیال و در دل را از حواظر آید و که مشقت محفوظ
 و از در و این و آنچه داشت خاطر می گویند که هرگز خطر و ماسوا در دل را دارند
س ترا یک بند من در هر دو عالم به زیادت بر نیاید جز خدا و م به هر طایفه
 و هر لحه توجه خود بدل و توجه دل بجهت حق بجا دارند و این را وقوف قلبی میگویند

س مانند مرغی باشد بان بر صید دل بسیاران به گزیننده دل زیادت سستی غلبه
 و تقهیر و بعد از چند بار ذکر به فزع و انکسار تمام می گویند خداوند است و من توان
 در رضا و وقوف و معرفت خود به و این را باز گشت گویند و انکسار بزرگترین
 بسیار این راه است **س** این ملک بزرگتر می شود به این فتح و شکست
 میر می شود و حضرت ایشان امر به امدان این شعر هم میسر مایند **س**
 است خدا قربان احسانت شوم به این چه احسانست قربانت شوم به و تدف
 قی و بگفت داشت خاطر در هر لحه و بعد شرف این راه است و یاد کرد و با داشت
 و باز گشت و پوشش و دم که عبارت از واقف بودن نفس است تا بفیض
 نه بر آید نیز می باید **س** خدا دم چه شون کرده که می بینیم به زمان زمان به زمان
 نفس نفس مشتاق به فکر نفسی و اثبات و طریقی است که نفس را از این واقف
 نموده که کار از ناف کشیده تا به باغ و کله الله از دماغ بگفت راست آفریده
 کله الله را بر دل ضرب کند بخشی که گذارش بر طائف نموده و معنی کلمه
 عیب که نیست هیچ مقصد و بجز ذات پاک بالفاظ نیستی خود و اثبات هستی او
 میخواند و از سرگاه که نفس تنگی کند بگذارد و کله محمد رسول الله بگویند و گفتن این
 خیال است بی حرکت اعضا و عود و طاق ملحوظ دارد و سه بار یا معنیست بار یا باشد
 یا یا تو و بار بگویند و این را وقوف عددی خوانند و گفته اند که این ذکر در
 یک نفس چون به میسرت و یک عدد و برسد با شرایط مستبره که لحاظ معنی است و

بگمده است خاطر و توجه الی الله و تفرج بر آن مشرب نشود و از دیدن مستی و قفا و
امثال آن بیهوشی حاصلی این عمل دلیل نمند و باز آنست که گمده است که شاید تفرجی رفت
باشد و شریک و بر کر اجس نفس ضرر رساند بیهوشی کند و نیز حضرت ایشان
ما فرمودند که طایفه لسانی را بر اسکی زوال و ذایل مثل کبر و عجب و حسد
و کینه و خست و دناوت و بی صبری و بی قاضی و غیر هم نافع تر است
باین طایفه معنی که از لا اله الا الله نفعی کبر خود بکنند و از لا اله الا الله اثبات تحت ضایع لا اله الا
الحق الله و بهین طایفه شوق زوال هر خلعت رذیله خود بکنند هر قدر که طایفه
خواندن سید شود باین طایفه معنی بخواند بسیار مفید است و از فضایل و ذایل
خشن و مجاهد آریدن بهین است مغرور وطن که اصطلاح این طایفه علیه واقع
است و رابطة و آن صورت مرشد و بروی خود اقتدر نمودن است
بوقت ذکر و این براسی دفع خاطر کبریت امر است **س** سایه بهیر
به است از ذکر حق و اشاره بهین معنی نموده است و نیز گفته اند که ذکر تنها
بیه رابطة بر محل نیست و رابطة تنها با رعایات آداب کافی است و البته رسول
است **س** دان روی که چشم تست احوال و معبود تو پیر تست احوال
پس مراقب احدیت و ذکر اسم ذات و نفی و اثبات با و توف قلبی و گمده است
خواهر و باز گشت در رابطة شیخ درین دایره امکان می کنند و اسم ذات بخاک
از قلب میکنند از طایفه طایفه عالم امر و خلق می کنند محل طایفه عالم امر

محل طایفه قلب زیر پستان چپ بقاصد دو انگشت اول بر پهلواست و محل طایفه
روح زیر پستان راست بقاصد دو انگشت و محل طایفه سر بر پستان چپ
بقاصد دو انگشت طرف سینه است و محل طایفه خفی بر پستان راست
بقاصد دو انگشت طرف سینه و محل طایفه اخفی در وسط سینه واقع است
و از رابطة طایفه نور قلب زرد است و نور روح سرخ و نور سر سفید و نور خفی
سیاه و نور اخفی سبز و هر یک طایفه از این طایفه عالم امر زیر قدم پیغمبر علیه
السلام و السلام العزم است قلب زیر قدم آدم است روح زیر قدم
حضرت ابراهیم و حضرت نوح است و سر زیر قدم حضرت موسی است و خفی
زیر قدم حضرت عیسی و اخفی زیر قدم خاتم الرسل است علیه و علی جمیع الانبیاء السلام
و اثبات طایفه عالم خلق - طایفه نفس مثل آن در پستانی است و یک طایفه
تمام قالب است که مرکب است از اربع عناصر پس این همه طایفه هفت است
ازین هر طایفه ذکر اسم ذات هزار هزار یکستند اول طایفه ذاکر می گردند
بعد از آن بنیاد الهی و از توجه مرشد و در دل حضور جمعیت پیدا می شود
و طایفه دیگر را نیز بخود عبارت از تکرانی سید سنی فوق که آنرا تفسیر از مرتبه
شود و احسان و یادداشت هم می کنند و خلوت و درنخمن که یکی از اصطلاحات
این طایفه است نیز بهین است که دل بشاگرد یا می باشد و دست بکار
س از بیرون در میان باز آید و در درون علوی است یا یارم و از غلبه

ظاهره شان بود. لکن در دست کعبه که مجلس مایکس است
 متعبر است آن درگاه است **س** که رحمت جاسیه
 در طاعت آمده و بعضی همان مردان می باشند که این
 مقام دینی و قبیعی است و در حقیقت شریعی می باشد و من هم
 در بیان حقیقت قرنی حقیقت قرنی ساریت از مرتبه مقدسه حجت
 است تعالی و تقدس که در کتب کتب است با دست
 که این از خود است **س** در دست جوی حجاب
 دست که ساریت **س** در حقیقت قرنی **س** در دست جوی
 می باشد و بعضی **س** در حقیقت قرنی **س** در دست جوی
 حضرت است **س** در حقیقت قرنی **س** در دست جوی
 سالک است که ما آن در خود یافتیم و در دست جوی
 ایشان بر رفته و چون خود را در دست جوی
 هر صاحب گدیده بود و خود را در دست جوی
 است و ساریت آن علی است و در دست جوی
 علی **س** در دست جوی **س** در دست جوی
 و آن مقام است که ما در دست جوی
 اکنون در دست جوی **س** در دست جوی

این جهان بود و دیگر بعد از آن می شود که اگر ما در دست جوی
 چون خود را در دست جوی **س** در دست جوی
 مقام دینی و قبیعی است و در حقیقت شریعی می باشد و من هم
 در بیان حقیقت قرنی حقیقت قرنی ساریت از مرتبه مقدسه حجت
 است تعالی و تقدس که در کتب کتب است با دست
 که این از خود است **س** در دست جوی حجاب
 دست که ساریت **س** در حقیقت قرنی **س** در دست جوی
 می باشد و بعضی **س** در حقیقت قرنی **س** در دست جوی
 حضرت است **س** در حقیقت قرنی **س** در دست جوی
 سالک است که ما آن در خود یافتیم و در دست جوی
 ایشان بر رفته و چون خود را در دست جوی
 هر صاحب گدیده بود و خود را در دست جوی
 است و ساریت آن علی است و در دست جوی
 علی **س** در دست جوی **س** در دست جوی
 و آن مقام است که ما در دست جوی
 اکنون در دست جوی **س** در دست جوی

می گوید که صاحب این مقام در میان صاحبان بر سر کسب و بهجت
است طاعت گویان که وجیرت و امانی که لغت **س** صبر و قرار
خود و عقل و هوش و درنگی هر دو گنجا خوش، حرف ضاد میگوید که
نور در عرصه یابی مقام است که حسن و ان نوری بهم است لغت **س**
ضرر و در و زس گنگوی زانو که زانو، مصای یار و غنشت ترک مکرر
حرف ط میگوید که طایب و شایع است جل سلطان و در
و سینه کل سار است غزانه لغت **س** طایب و گنجان کرده
و وصل و کل سار و حرف ظ میگوید که بعد صل و تقی شود که بظلام
واری و حزن ز ظلال در می سگی و چون گهی طایر بجا و باتس و باطن هم
تدکک و گنجان لغت **س** غلام بگانه، طایر شهاب، طور باران و جوش
بهاره هم حرف عین میگوید که عارف است که جنت علم و بین حکمت
ست و مصای عیان زد نمودن عین صحت بگنجان این مقام نکات
ست و علم حیات لغت **س** عارف است که عارف است که نکات دارد
عالم نیست و در بجا که جهالت و در حرف عین میگوید که غوام
این محیط بی پایان گوشت بے نان لغت **س** عرصه درین بحر و در
یکبار با نسل کن نیست کار حرف فاء میگوید که بغیری در و وصل
خویشی سرور و در است و در ظاهر و باطن نمودن لغت **س**

عین بر نیت احد و من می یابد یک یحیت ن عین معنی
حرف قاف میگوید که قرب و باطن و حدود و طایفه عیب تحمل
و عاصراصل، طایر با وجود حیات لغت **س** و در مطلق که کفر
چون که تر اقریب و در اقا با حمد بگوشت کربا، یک با در و غریب توکل سر
حرف کاف میگوید که کاف است که با وجود کس و در کس است
همه که در کس و در است و لغت **س** کاف است که در
یر و ان جین که در حید و بیان و غریبه غن و وصلی که گاه خواهد
یج و حرف لام می گوید که کثرت های تیرین و در باب و زمان
زبان یقین تاپ لغت **س** سب تیرین است و شکست و
که عتاف است و بات، کثرت هر و گم گزاف است که سید رس که
کات باس، حرف میم میگوید که محبت و در بر کشیدن و در
ست و حاد و زو وصل نمودن محبوب لغت **س** محمد علی با حمد
صوفی و بی، جسد است در سست و موت است و من و در و محرم
و در وصل و کثرت باشد غیر من کس طمع بر سر حائی، حرف
نوفت میگوید که دریم حاکم و یا زانو و در خواستی گزین اگر نه
و جیس است و عین است لغت **س** و در جسد کسی تا برده
نفس سار و در سست میور و وا میگوید که و نف و توقف در

این سال بودی می ماند در حضرت ظاهر صاحب میفرماید موصوف
 قلب سر و قریب می شود در این سال دست را در نور تمام و در نور
 که بگوید که هست مرشد من و نیست علوه بر میگرداند این نور است که
 سر که محبوب رنگه شد و دست ظهور یقین و در سر و رانگاه
 مراد است می باید در این مقام طاقب گفتار که نور و فوت هما کی ماند
 لکونف **س** سر که در واصل نور و جاده حد استیانی - خوش کرده
 در ع عقل گفت فرق - کیا مگو یک بر سر مور تو و در میان نجاست
 اندک است و سر حال تو در میان حال و آن کس در این که با او بر
 گشت به کس مراد ان نصیحت است و اسرار را انشا خودن سعاد
 و در سال کم شعله و ن لکونف **س** در فانی و نیا که در کس
 در است و هر یک از سیر و ک سر و در امید که بعد رطبی در مقام چون
 صایت بهی شعل حال به دلاشی می گردد و در طه توحید متد کاف و نون
 مقام حقیقت صلو حقیقت صلو می گرد و وصلی - مقام فر گیر و **صل دوم**
 در این دوره حقیقت صلو حقیقت صلو حدت زیر تبه مقدم حضرت
 است ۱ است بل جلا که
 و در در قبه طای است
 مورد و قنص صیت عدلی
 صلو ان انی است
 جیدی حضرت و شایسته
 سبک است و مث معین



کمال و دست جیدی حضرت ذات تعالی و مقدم است ترقی درین مقام
 و است و صلا و کمر است هر که می جو اند میورد حقیقت معاد حقا
 یا محمد **ق** رتف یصلی درین جاده فتح میابد و است خالصه و معراج
 خود بین و در مقام تکلف میگرد و نسبت این مقام یکبار طافت و دست
 است خصوص در این دایره صلو مکونه غیبه صاحب این مقام بر میگرد
 کمترین است می باید در حقی یا طای - در دلی حصول مطلوب است و
 در و صلی فی صلو تا به دست محبوب لکونف **س** در رفیع باید می
 جود در - ما در رفیع گفت در آن حد در - ما در دست که حروی در حقی
 در است - به در و صلا جو تفسیر مرغ فصل راست باز درین مقام محبوب را
 در احد و دست می گد پرده و محبوب در میان حال باشد و در قله نقاش
 حاصل و در همین سبب است که در یک کمال دست جیدی صلو کرمی گردد و در
 در طاعت محکومی و طهر می باشد موصوف ساکب در و ای صلو در طاعت است
 باید در مقصود و در و دید و ای صلو می باید لکمی پیش و طایر و سلودی
 دست و دانی قیام یکبار و گاهی رکال یاد مندی محض در کرمی می باید و گاهی
 حشوع و صلو هر یک به یکسان میاید و گاهی در حضور خا صله مذکراتی
س خاق چون مانند در صلو در - می مقصودم یک کمال دست جیدی دست
 دست موصوف - بعد رطبی در مقام اگر کسی در غایت می انگیزی میفرماید و

آنکه جناب کن که غنچه بسیار اعلیٰ با بصر اندوید که و چه کس چشم افشنت جگر
 هیچ مورد از غیر نشنوی. ظاهر خود را بیایای که در پیش ظاهر از خرابی با حق است
 آنکه حق بده که کن و از کسی چیز نخواهد و کسی خدمت معزیه و مشایخ با افعال حق و جان
 خدمت کن و در افعال این که کن که منکر ایشان هرگز رنگاری نیاید. بدینا و اول
 مورد شود باید که دل تو همیشه اندوین باشد و بدین تو بهر و بیشتر تو گریان حق تو را
 در دعا تو بفرج و جان تو کند و رفیق تو در ویش و پای تو فتنه و خانه تو مسجد و تو
 حق بماند حق و کار دین امر تو بر فرود آیند از که از وقت فرصت نیست
 هر دم با آخر شاری و در نماز و دیگر عبادات کاملی و سستی نیاری.

وصیت بزرگان دیگر که میفرمایند چهار هزار کتب اندیم ازین چهار سخن
 اعتقاد که ایمان نفس معلوم کن که بحالت هر کس کنند و بنا دست بر من بی کن که با
 آنکه خدا کن کنند و وقت خدا بی کن که در استی و هر کس کنند و در اول بندگی خدا کن
 ظاهر هر کس کنند و دیگر زندگی فرموده که چهار هزار کتب اندیم و در آنجا هر کس
 که در هر کس که ای نفس تو ترا حق خدای من کرده آذران بد و از آنکه و بد
 جسم آنکه در نفس اگر حالت تو کنی کن و از آنکه ای و خود تو هم آنکه ای نفس تو ترا
 ای نفس جان الله و دیگر طلب کن تا ترا بیشتر بد چهارم آنکه ای نفس اگر قصد گناه
 داری اعلیٰ جاست بهر سان که ترا حق قضا کند نه عیند و از آنکه کن

تمام شد

وقت احتیاج کن که خدای بسیار دل را میراند و باید که در هر کس خیم شفقت بگری
و هیچ مرد را حقیر نشمری. ظاهر خود را میارای که آرایش ظاهر از خرابی باطن است
و با خلق بجاد که کن و اند کسی چیز بخانه و کسی خدمت مغرور و مشایخ را بمال تن و جان
خدمت کن در افعال ایشان نگاه کن که سنگر ایشان هرگز رنگاری نیابد. بدینا و این
مغرور شود باید که دل تو همیشه اندوگین باشد و بدین تو جبار و بشم تو گریان علی تو را
و دعا تو بفرج و جانم تو کند و رفیق تو در ویش و کایه تو فتنه و خانه تو مسجد و مسجد
حق سبحانه و تعالی و کار دین امر و زبرد بر فردا میداند که از وقت فرصت نصیحت
و هر دم نا آذر قماری و در ناز و دیگر حیوانات کافیه و سستی نیاری.

وصیت بزرگان دیگر که میفرمایند چهار هزار کتب الذم ازین چهار سخن
اعتنا کردیم ای نفس علم کن که بیهوشی هر کس کند و بنا دست زدن بی کن که با
او نمیدان که کس کند و بدقت غصه علی کن که دست کسی بجهت کس کند و بدینک متذکر کن
ظاهر هر کس کند و دیگر بزرگی فرموده که چهار هزار کتب ازین چهار سخن اعتنا
کردیم ای آنکه ای نفس بفرمان تعالی متذکر که است از این و الله اعلم و بدین
و دم آنکه ای نفس اگر طاعت تو بکنی کن و الله در زنی و فرمودم آنکه ای نفس بفرمان
را نفس باش و الله اعلم و دیگر طلب کن تا ترا بیشتر در چهارم آنکه ای نفس اگر قصد گناه
داری اول جاسه بهر سان که ترا حق قضا کند نه بیند و الله کن

تمام شد



